

بیگما

سال اول

دی ماه ۱۳۴۷

شماره دهم

آقای احمد بهمنیار - استاد دانشگاه

مثل

مثل رشته مخصوصی از ادبیات هر زبان است و بعضی آنرا قدیمترین آثار ادبی که از فکر انسان تراوش کرده است میدانند و معتقدند که انسان پیش از آنکه شعر بگوید و پیش از آنکه خط بنویسد اختراع امثال کرده و آنرا در محاورات خود بکار برده است. مبدأ پیدا شدن این نوع از سخن بکلی مجهول و تعیینش محال است. نه تنها پیدا شدن نوع مثل بلکه اصل و مبدأ بعضی از افراد این نوع را هم نمیتوان معلوم داشت که در چه زمان و از کدام ملت صادر شده، و آن امثالی است که بر معانی و حقایقی که مورد تصدیق اغلب و بلکه تمام اقوام است دلالت میکند. مثلاً هر صاحب عقلی میدانند که متاعی را بجائی که آن متاع فراوان است حمل نباید کرد و اگر کسی چیزی را بمعدن و منبع اصلیش ببرد مرتکب عملی بیهوده و لغوشده است. این معنی مورد قبول عام و خاص هر قوم و ملت است و اغلب آنرا در ضمن مثلی سایر ادا کرده و میکنند، منتهی هر کس بزبان خود و بتعبیری مناسب با اوضاع و احوال خود. فارسی زبانها میگویند: فلان زبرد بکرمان میرد، هندیها میگویند: فلفل بهندوستان میفرستد، عربان میگویند: خر ما بصره حمل میکند، انگلیسها میگویند: زغن بنیو کاسل ارسال

میکند، و هکذا.

آغاز بوجود آمدن این نوع مثلها را نمیتوان معلوم داشت و بعضی مناسبتها می توانیم وجود آنها را دلیلی بر قدیم بودن و مقدم داشتن مثل بر سایر انواع ادبیات محسوب داریم.

اینکه آنارادبی در این عصر اهمیت خاص یافته و از چگونگی بوجود آمدن و حالی بحالی شدن آن، فنی بنام تاریخ ادبیات بوجود آمده و دانشمندان هر قوم بتدوین تاریخ ادبیات زبان خود پرداخته اند، بدین جهت است که ادبیات بهترین و صادقتین نماینده زندگی اجتماعی اقوام و ملل است، و بادر نظر گرفتن این فایده مثل را از سایر انواع ادبیات مفیدتر میبایم زیرا هر مثل نماینده مفهومی است که عامه افراد یک ملت از هر طبقه و صنف بدان معتقد و معترفند، و اگر جز این باشد مثل نیست.

امثال سائره هر ملت را اگر بدقت مطالعه و در نکات و دقائق آن، تأمل کنیم از طرز زندگی اجتماعی و میزان تربیت و تمدن و پایه ترقی یا تنزل و چگونگی تصورات و تصدیقات و نیک و بد رسوم و عادات آن ملت، بنحوی آگاه میشویم که گویی سالها با افراد طبقات مختلف او شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده ایم.

بعضی از این امور را از غیر راه امثال و فی المثل از مطالعه تاریخ و مشاهده آثار تاریخی هم میتوان معلوم داشت، و آنچه بغیر از راه مطالعه امثال چنانکه باید و شاید معلوم نمیشود خواص روحی و فکری اقوام است که معاشرت شب و روز هم برای رسیدن بکنه و عمق آن کافی نیست، و ملتهای دانا و زیرک برای پی بردن بنقطه ضعف و قوت دیگران مطالعه امثال سائره آنها را بهترین وسیله دانسته و از تمسک بدین وسیله بهره ها برده و در معامله با ملل دیگر بسیاری مشکلات را حل کرده و کارهای دشوار را باسانی از پیش برده اند.

کیست که این امثال سائره ژاپونی را که مربوط بزین است :

زن برکت الهی است که بر خانه نازل میشود - بزات تمامادرت مراقب اوست اعتماد داشته باش - مرد بدل میخندد وزن بدهان - زن مانند کوه است که باید بدیدنش ازدور بهره مند شد - زنی که جویای آزادی است غالباً

آزادی را از دست می‌دهد - زن زبان مرد را میفهمد اما زبان زن را جز
زن نمیفهمد - زبانت را بجوی (بخانی) بهتر از اینست که با زن بسخن زشت
شوخی کنی .

بخواند و عقیده و رای یا احساسات ملت ژاپون را نسبت به زن از آنها استنباط نکند ؟
یا از مقایسه این امثال با مثل‌های ملل دیگر در باره زن، از قبیل اینکه در فارسی میگویند
زن بلاست اما الهی هیچ خانه بی بلا نباشد. و فرانسویها میگویند : زن بت است
و مرد بت پرستی فریفته جمال ظاهر . و سوسی ها میگویند : رازی را که میخواهی
فاش شود بزنی بسیار . و انگلیسها میگویند : از زن در همان حال که تکیه بیازوی
هم داده مردش میکند بر حذر باش. و عربان میگویند : زن شاخه گیاهی خوشبوست.
و اسپانیائی ها میگویند : بسیار نگاه کردن زن در آینه مایه خانه خرابی است . و اهالی
برزیل میگویند : چشم زن از هر چشمی زیباتر و دروغگو تر است ، تفاوت احساسات
و عقاید آنها نسبت بزنی و مقام و مرتبه زن در نظر هر يك از آنها ، پی نبرد ؟

صحراگردی و چادر نشینی عرب را هیچ چیز مانند این امثال که هر يك متضمن
نامی است که اختصاص بصحرا یا صحرا نشینان دارد ، معرفی نمیکند که میگویند :
برادرت را از مرده خر گوش اطعام کن - از دم سوسمار پر سره تراست - جوچه
مرغ سنگخواره قصد شکار خر گوش دارد - مرغ سنگخواره را اگر شبی
آزاد میگذارند میخواید - شبان باید چون شب خار پشت باشد - از ریگ
روان یاسر مه ریگ (رمل) آبکش تراست - از کلاغ پاسبید نادر تراست - از مرگ
کاسب تراست - دوغ خشم را فرومی نشاند - شیر خالص از زیر کف نمودار شد -
کسی که بقحط و خشکسالی افتد در پی زمین پر گیاه میرود .

بریکی از اصول خانه داری ایرانیان از این مثل : مرد باید رود باشد و زن
رود بند - و بر طرز سیاست و تدبیر فرانسویان از این مثل : مار را که میخواهی بکشی
اول سرش را بکوب - و بر مناعت طبع عربان از این مثل : آزاد زن گرسنگی
میخورد و از دوستان نمیخورد (یعنی دایگی نمیکند) - و یکی از معتقدات
ژاپونی ها در معاشرت با دیگران از این مثل : بدوست که وام دادی هم مال را
و هم دوست را از دست دادی - بخوبی میتوان استدلال کرد .

از امثال حبشی است که میگویند: **اگر آفتاب نصف شب را بگوید ظاهر است** برایش قسم بخور که آفتاب را میبینی - **اگر آفتاب را سوار الاغ بینی بگو عجب** اسب قشنگی است - **سگ که دو اتمند شد باو بگو آقای شیر** و این امثال بر صفت مذموم تملق و خوشامدگونی از خداوندان جاه و مال دلالت و شنونده یا خواننده را نسبت بآن ملت بدبین و بی محبت میکند، اما در ضمن مطالعه امثال ایشان باین مثل نیز که میگویند: **اول وطن، بعد جان، که آسایش جان در وطن است** و دلیل بر فداکاری و جانبازی در راه میهن است (چنانکه در جنگ با ایتالیا ثابت کردند) بر میخورد و آن بدبینی بدل با احترام و تحسین و تمجید میشود.

در دایرة المعارف انگلیسی در ذیل عنوان مثل چنین آمده است: کسانی که امثال هر ملت را نمایند؛ حواص و صفات روحی و اخلاقی آن ملت میدانند، درست فهمیده و بحقیقتی واقع پی برده اند، و این مطلب تا بحدی روشن و محقق است که از مفهوم بعضی امثال میتوان استنباط کرد که اصل آن مثل از کجا و واضح آن کدام ملت است. مثلی چند هم نویسنده مقاله ذکر کرده و در جمله مینویسد: **بجز قومی که پیوسته در قید بندگی و اسارت زیسته باشند نمیتواند نظیر این مثل را: دستی را که نمیتوانی سگاز بگیری پیوس - اختراع کند.**

آنچه این دانشمند نوشته صحیح و عین واقع است. لیکن از یک نکته غافل نباید بود که از یک یاد و مثل بر حالات روحی و اخلاقی یک قوم بطور قطع نمیتوان حکم کرد و کسی که میخواهد یک چنین امر مهم را از امثال استنباط کند باید بیشتر بلکه تمام امثال سائره آن یک قوم را مطالعه کند و از مجموع آن بمطلوبه پی برد.

در زبان فارسی امثالی است که مفادش مقدر بودن روزی و بی فایده بودن کوشش و تلاش در بهتر ساختن زندگی است مانند این امثال: **رزق را روزی رسان پر میدهد - بکوب بکوب همانست که دیده - بازوی بخت به که بازوی سخت - روزی بوم توی خانه اش میرسد - روزی کس کس نخورد.** و از این امثال باید ملت ایران را بلاقیدی در زندگی و کاهلی کردن بعنوان توکل و تسلیم در برابر مقدرات معرفی کرد، در صورتی که این معرفی درست نیست و در برابر این نوع مثلها که گفته شد امثالی است

از قبیل :

از تو حرکت از خدا برکت - با توکل زانوی اشتر بیند - تا رنج نبری
سج نیابی - اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن - کسب کن تا کاهل نشوی
و روزی از خدا بخواه تا کافر نشوی .

و این امثال دلالت میکنند که ایرانیان اعتقاد بقضا و قدر را بهانه کاهلی و لاقیدی
قرار نداده اند و در حالی که معتقدند که وقوع هر امر و بروز هر حال بسته بمشیت و تقدیر
الهی است ، کوشش و جنبش را بزرگتر شرط موفقیت در هر کار میدانند .

اگر دانشمندان هر ملت ، مثل های زبان خود را با شرح و بسط کافی و تعیین نخستین
گوینده و بیان امری که موجب وضع و ارسال آن شده است (البته تا حد امکان) ضبط
کنند ، هر صاحب هوش با ذوق میتواند از امعان نظر در امثال هر ملت تغییرات و تبدلاتی
را که قرن بقرن در آداب و عادات و عقاید و دیگر شئون اجتماعی و مخصوصاً در حالات
روحی آن ملت روی داده است استنباط کند ، و بلکه میتواند طرز حکومت و سیاست
و ترقی یا تنزل آن ملت را در علم و هنر و اقتصاد معلوم دارد که در هر عصر و زمان چگونه
بوده و در حال حاضر چگونه است .

..... استاد ملك الشعرای بهار

سویس

لااله باغ سویس داغ ندارد	ملك جهان چون سویس باغ ندارد
یکدل غمگین کسی سراغ ندارد	جز دل ایرانیان خسته در این ملک
کست که دائم یکف ایباغ ندارد	مست نشاطند خلق و جز من بیمار
یک گل پژمرده هیچ باغ ندارد	یک دل افزوده در تمام ژنو نیست
غیر گلستان و باغ و راغ ندارد	وادی بی آب و سنگلاخ نیابی
مرکز ایران بشب چراغ ندارد	شهروده اینجاست غرق نور ولیکن
لاشخور و کرکس و کلاغ ندارد	بلبل گویا بیباغ گرم سرود است
بلبلش آشفستگی ز زاغ ندارد	عاشقش آزرده از رقیب نباشد
کز بی در مات خود فراغ ندارد	از غم ایران دلم گرفته بنوعی

جای غزل گفتن بهار همین جاست
حیف که مسکین ملک دماغ ندارد